

دهمای ایدلم کوناگون خریدند که این شب است نه روز طلعت
 نه شعاع دلفروز کوان خسرو کشور شیر کوان پرتو بهای
 کوان کوی آتشین کوان روی یازنین و چون آن تیر
 تابان در وسط آسمان در نقطه معقل النهار خمیر بر آفت
 نوبت سلطنت بزواحت که ای بنیامان وای خفاش
 پروا شراق است و تجریر آفاق اعدا طور است و شعاع پرو
 چشم مشتاق منور است و مشام عشاق معنبر نفحات
 جان پرور است و نسام ریاض حشر کبر نفوس صورت
 و نفی کلشن سرور فیض عنایت است و یوم بشارت
 دشت قیامت است و وحشت دنیا و آخرت خوف
 تضرع کل ذات حمل حملهاست و بیم نذل کل مرضوعه نما
 ارضعت و هر اس و مری الناس سکاری و ما هم سکاری

ولیکن عذاب الله شدید است و ظهور و نفع فی القصور و ذلک
رجوع غیر ابعید است سرور و جوار است و حشر نشود
اصحاب یمن در فلک امین است و اصحاب شمال
شربال ان الابرار لفی نعیم است و ان الفقار لفی عجم
شمع الهی روشن است و انجمن رحمانی کاشن خدا
این وقعات غنیمت بهیوشانرا بیدار نمود و مدبر ایشانرا
هشیار نکرد حال هنوز منتظر این بومند و مستحق زجر
و لوم در هر فی جوضهم بلعبون پس ای اجبای الهی
شما که صدر نشین این بزمید و تیغ اتشین این بزم
ظهور حدائق توحیدید و ظهور حقایق بخرید در ظل
کلذ و حدانیت جمع شوید و کت لو آ حضرت آمدت
مجمع التشمیل قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر نمائید

و در صد و شصت و نهم انوار زاهره این نشر عظیم افتید
 در الفت و محبت بکوشید و با هم بکوشید و با افعال
 الهی نماز از ناس شوید و بر روش و سلوک ملک
 الملوک ممالک بین باس در جمع شمل بکوشید و در
 ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید
 و با آشنا و بیگانه خیر بویان نظر بقصود نمایند
 و از فیض ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید
 و در ترقی در جمیع شئون بذل مجاهد نمایند و ایشا به
 جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده براندازد
 چون عهد و پیمان محفوظ و مستون گردد و الا حتی
 علی الوابل حتی علی الضلال حتی علی خيبة الامال حتی
 علی الیاس و الاضمحلال حتی علی غدا ب شدید الحال
 و البهات علیکم

ايها الخليل اكليل قد ملوت آيات شكرك لله رب السما
 والارضين بما كشف الغطاء وجزل العطاء وارسل
 السماء مدرارا وانزل من مصرات الحيات ماء شجاها
 واجبي به بلدة طيبة امنيت باذن ربها واهمزت ورد
 واخضرت ترينيت بكل زوج بهج وملك ينبغي ان
 يستبشر بشارات الله في هذه الايام التي فاضت ^{ضيات} بغير
 ربك القديم تانت اكن ان الائمة الساطعة قد سطعت
 وان ساءم رياض الاهدية قد هبت وان كورا كورا
 قد اجت وينابيع الحكمة قد نبعت وانوار العرفان
 قد لمعت ونجوم الهدى قد برعت ومطالع الآيات
 قد اضاءت ومشارق البينات قد اشرقت بالنور المبين

وابواب الملك مفتوحة على وجه اهل السموات والارضين
وايك انت يا ايتها المتمسك بذيل ردا والكبرياء المتشبث

بالعودة الوثقى مع المتزلزلين الضعفاء المستغربين
في جور الشهوات العاقلين عن المرجع الوحيد المنصوص بميثاق

من ربك الكريم لانهم في معزل من مواهب ربك وفي
عمية عظمى تالله انك سوف ترى راية الميثاق تكتنف في

اعمال قليل الافاق وان نير عهد ربك يشرق اشراقا
تخفض منه الابصار عند ذلك ترى المتزلزلين في

خسران مبين والعاقلين في حسرة ويا من شدي

ار فليل كتب الجناب واصل واز نجات رياض

معانيس حيان مفهوم شد كه بعضى مستغربين كه اين عهد

چه تعامير اطالب و تدعى قسم ببالقدم كه اين عبد ازدا

در بوی ادعای تمسخر و در جمیع مراتب ذره از عبودیت را
 بجور الوهیت و ربوبیت تبدیل نمایم چه که هزار الوهیت
 و ربوبیت بسیاری نمودند حضرت قدوس روحی له
 العزاء یک کتاب تفسیر بر صدر نازل فرمودند از عنوان کتاب
 ما هاتیش اذانا الله است و من باب طاهره انی انما الله را
 در بدشت تا غنان آسمان بانیا الله ابلند نمود و همچنین
 بعضی اجباد در بدشت و جمال مبارک در قصیده در تائیه
 میفرماید گل انالود من رشح امری تا اتمت و کل انربوب
 من رشح علی ترتب ولی کینفس را نشنودند که عبودیت
 کما هی حقا قیام نمود و اگر چنانچه مقامی را بخواهیم فدا کرد
 از برای خویش چه مقامی غنم از فرع منشعب از اصل عدیم
 است تا آنکه کن ذل رقاب کل عام و خضع اعناق

کل مقام ورتبه لهذا المقام العظیم
ع

است الهی

ارغب لحسین روحی لاسمک الفدا من و تو همنا میم
تو خوشگام و من مکنام تو بعبودیت او قائم و من بهروز
در وادی عصیان و بادیه نیان نام تو چون موفق بر
عبودیت اوستی دعای نیز در حق من ما شاید بجز
نیاز و نفس پاک یاران این عبد نیز در میدان عبودیت

حرکتی نماید ع هو الله

ایدهستان رهستان شمس حقیقت چون از افق زامکان
بر جهان امکان باشد ساطع اشراق فرمود و فیض قدیم
جهان حادث با او اطه نمود اول تجلی و اشراق بر تو نور مشایق
بود که در ظل شجره انیس ابراق درخشد و افتاب عبد

بوی نیز
دو کمان کس عبودیت ما و الله تا عبودیت ما

چنان حرارتی ببدن دل داشت که حقایق کفینو پرت میگردید
 و انبیا مستکبره که چون بدنه نشور در کون غیوب مطبور
 بود از حیرت نهانی بعرضه شهود مشهود گردید و تنه‌های
 مسور انبات شد و از پرتو حرارت آن آفتاب و فیض
 باران رحمت بپایان و مهیوب اریح لواقع رحمان نشود
 نما نموده و حقیقت آن کینومات ظاهر و عیان گردید
 یکا ابتداء بها تا احسن شد دیگری فجعل غشاء احوی کنت
 یکی کثیره طیبه اصلاها ثابت و فرعمانی السماء گردید و
 دیگری اجنت من فوق الارض ما لها قرار بدیدار شد یکا
 چون کل سنگت و رواج طیبه نشر نمود و دیگری چون گیاه
 بدبو اهل کوه و صحرا از راکه دفر از جرم نمود یکی در کان خویش
 از حرارت خورشید تربیت شده لعل بخشان گردید و

اجناس در دستان صیغ نامی است

دیگری در معدن خود پرورده شده خرف و صدق از زبان
گشت پس ای اجنبای الهی بجان بگوشید که در این کوشش
کل و ریجان و ضیاع آن و نگر کنگستان گردید تا بوی خوش
و رایحه دلگشایان مشام یاران را معطر نماید و این رایحه
معهطره بوی گل شربت و سرخ بر میثاق است ع

به ائمه

ای یاران حقیقی چند سیت خبری از شما نرسید و صبح
پیامی از آنجهت ندیدم حضرت طهر صدیق ملکوت
جناب مرتضی روحی له القدر امان خواجه فرماید که چه از ^{قد} ^م
در قطب آفاق بر او وخت که شعله شش نادانانه ملکوت
ابهی رسید و چنان پرتوی ساطع کرد که آفاق
کائنات را روشن کرد پس معلوم گردید تا نسوزی نیز

اجتبار در کنگستان عظیم بنام کنگستان

و تا چون شمع نگدازی جمیع روشن سازی اید و ستان
 انصاف باید بدیم که در چه دوریم و در چه کور در بگردانیم
 آئینه مستشرقیم چرا پر بشارت نباشیم و در نشان سده در حیات
 آرمیده ایم چرا پر مسرت کردیم بر کنش غنی بپریدیم چرا
 کیسه تهی گذاریم و در ساریه آن سرد سهری در آیدیم چرا ایچا
 و منجی مانیم لطف عنایت حضرت مقصود با این مرد ستان
 زیاد بود و خطرات عین عنایت شامل حال ایشان
 جمیع احیان اظهار الطاف میفرمودند و منتی لطافت مند
 میفرمودند دیگر چه غم داریم و چه غصه از پاره رامل استورین
 ارزو می نمودند شایان فائز گردیدید و هر چه را که اهل
 علیتین در حسرتش مردند شایان محظوظ و مرزوق شدید
 جمیع ملا اعلی آرزوی یک خطاب جمال مرا می نمودند که

ن شاهزاده محب عالمیرا علیه السلام

بشرف اصناف آن رسوند و شما از مدد و سنیاء این خطا برا
 اصناف نمودید و ندای الهی را بسمع قبول استماع کردید آیا
 میدانید این چه فیضی بود و مسائلتی و آیامیدانید این
 چه موهبتی بود و صغائلی سرورباشید و مستبشر کردید ع

چوانته

امر بنده الهی که از اجاب ذکر ترا در این انجمن نمود و
 بتائست لب کشود که محبت دلبر حقیقی گریبانی
 خاک دارد و بجا غزان سینه چون اینته افلاک این
 سرشته گوی الهی نیز خامه برداشته و نامه نگار شده بلکه نسبی
 از ریاض قلوب بوزد و مشام شتافانرا معطر نماید پس
 ای طالب روی حق مشام مستعد نما تا آن بوی جان بر
 در دماغ آید و روح حیات تازه یابد و البهار علیک ع

ای بنده الهی اگر چه صد هزار نعمه و آهنگ در زوایای
 خنجر این دل تنگ مضمر ولی یک ترانه مجال نه و یک ناله
 فرصت نیست چه که ز اشخان جفا بلبل و فارا احاطه
 نموماند و با چپک تند و تیز و منتقار چون تیر آبدار در
 کمین این مرغ زارند و صد هزار کرک خونخوار هاجم بر
 این آهوی دشت پروردگار و این طیر ذلیل را جرمی جز
 هدیر و حنین نه و این غزال صحرای عشق را ذنبی جز ناقه
 مشکبار نه و این باز ساعد شهریار را گناهی جز پر و از در ^{اوج}
 محبت کرد کار نه فاعشبر و ایا اولی الانصار ع

هوانتد

ای خباز پر نیاز حضرت روح بگواری من میفرماید آنا

س خباز پر نیاز خنجر خنجر

در دشت خباز کینل آفرینان و طیر سواد ناله تنگ
 روی سواد سواد سواد سواد سواد سواد

۴۴۱
خبر اندی نزل من السماء من اكل من هذا الخبز لم يموت ابدا
میفرماید حقیقت عیسویّه مائده سماویه است و از آن
سماویه هر نفسی بهره گیرد بکیات باقیه فائز شود و هم چنین
شئون رحمانیه که از آن نزهت فیوضات ربانیه ظاهر شد
آن شئون نیز مائده سماویه حضرت بچون امرت پس
خبازا الهی باش و بسبب حصول و وصول نزول این مائده

سماویه کرد ع
هوایه
ای خیاط جامه را که بر اندام هر کس عالم موافق و موزون و برابر
است طاعت میافزاید و تشریف عهد محبوب آفاق
چون که خیاط الهی این جامه را بریده و سلطان حقیقی بخشیده
حال کهنه دوزانی چند کمر تهمت بر بسته که از قماشهای عتیق
که مار و پودش او نام صرف است جامه آلوده بجهت اسکیل

عالم دوزند و از این صفت تقدیس رحمانه عاری
 بری نمایند فبئس ما هم یفعلون این تمییز از حریر
 نلکونست و دستکاهش در جهان کما هووت و حدش
 سلطان جبروت و البصاء علیک ع ع
 هو الابی ای درویش تو را نام روشن و دل کلشن
 است و صون حمایت حضرت احدیت قفان و جو
 پس بقتضای نام باید چون سراج و باج کردی و چون
 اقباب پر تاب شوی چون ستاره همواره بدر خشی و
 چون بدر منیر نور باثیرسانی اجسام منیره یعنی منحصر
 روشن چنین است ع ع

هو الابی

ای دوستان حضرت دوست شمع هدی روشن است

جمع درویش درویش

و نور افشای جلوه بهر آنجن غلام فیض در زیر شمس است
 و ملکوت غیب پرکشش سرش در سرود است
 و طیور حدائق در انجمه بزم امیران داد نسیم مشکباز عنبر
 شمار است و شمیم کیم بزار روح بخش ابرار با او بود
 این تافلان مرده اند و جا پایان خفته و متنزلان
 پرفرده و منجمان افسرده چه که خورشید جاوه در
 دیده بینایان کند نه گوران و نعمات داودی اهل
 سمع را با بهتر از آرد نه گران و شهد بقا لذت مذوق
 اهل ذوق گردد نه مردگان حال اکندند شما بصیران
 روشن دارید و قلبی کلشن جامی بر می دارید و شما
 کل چهره شاهد آنجن نظر عنایت جماله قدم و رسم عظیم
 با شماست و لحظات عین رحمانیت شامل حال

شما پس بگرانه این فضل و بخشش در شرفیاش
 کوشید و از جام پر صفایش بنوشید چون شمع
 بر آفرزید و چون نار موقده در وادی یمن بسوزید
 و آفتاب روشن نمائید تا افتخار آشیان غنچا
 مشرق بعا کردد و ولایت تغلیس المیش انیس
 جلیس سیمغ تغلیس شود تا در حدائق حنائیش
 طیور قدس نغمه و آواز آیند و در دشت و آبها
 آهوان و حدت بزمار و کشت و کنار و چون آن
 مرز و بوم بنفحات حضرت قیوم زنده گردد حبت

ابهی شود رخ

هو الابی

ای دستان حقیقی در شب روز با شراق آشی جان سوز

در دامنه این جبل و این کوه بگذر و فکر شما مشغولم و بیاید
 روی و خوبی شما مالوف ای پروردگار این یاران
 تواند و بندگان آستان تو آشفته روی تواند
 و آواره کوی تو سودانیان محبتند و شدید بیاید
 عشق حضرت احدیت ای دلبر زیبا پر تو جلوه
 عنایت بنما تا بشوق و شور آید و اسرار لایع
 بنمایند رخی برافروزند و جهانی بسوزند پرده بر
 اندازند و جان آزاده سازند دوستان قدیمند
 و یاران و ندیم فضل خطیم بنما و باب اطف قدیم
 بکش تا هر یک اختری نورانی کردند و خاوری
 رحمانی ای رب هوای صغوتک الذین اصطفینتم
 نظهور حبیب و ارتضیت لهم الاستفاضة من

نورک واعرفتم فی بجا شهودک وسقیتم من الماء
 الضهور من بیدستی مطلع ظهورک ای رب عظیم
 من طوارء اشبهات وحوادث اهل المشابهات
 واجعلهم آیت حکمات ورايات منتشرات وانواراً
 ساطعه فی كافة اجوات وحياتاً متدفقة ورباناً
 مؤنقة حتى ينتشر بهم نفحات قدسک فی الافاق
 ويستضيئ کل الارحاء من نور الاشرار انک انت
 القادر العزيز المقدر بحسب ارجح

هو الابی

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت مثریردان وراز
 رحمن رادر اینده حقیقت ودریای عبودیت کشف
 نما وپرتو جهان افروز بزرگی وازادگی دستکاری

در مطلع بندگی و خاکساری استان پروردگار مشاهده
 کن در خیز امکان تا عنان لامکان بلندی و صعود
 و ترقی خبر بیال و پر عبودیت نتوان و قربت حیرت
 مقدسه خبر تبحر یک جناح رقیبت ممکن نه پس بدان که
 غنای آرزوی این مرغ بی پروبال پرواز در اوج بندگیست
 نه ازادگی و طیران در حقیقت چاکر نیست نه فلک سری
 پس تا توانی مرا باین صفت بجان و باین لغت مشایخ
 کن تا دلم خرم گردد و جانم بشادی مهدم جمال قدم اسم
 اعظم روحی لا اجبانه القدا تاج بندگی را بر تارک این عبده
 از اکلیل سروری ترجیح داده چه که باین مفتخر و عبا هی
 بوده و هستم شاع

ط حباب میرزا حبیب الله ابن حضرت اسم اعظم علیه بنا و تبه الاهی

یا من هو سترابیه و حب ربه الابی دو قطعه مسائل
 و اصل و جواب ارسال میشود در خصوص حضور آستان
 رب غفور مآذونید ولی بهمان شرط معروف و مطابق
 موعود چون جان نثریری احرام کعبه مقصود بندد
 و عزم کوی دوست نماید لا بد از معانی شاید و هدیه
 باید تا ورود و وفود مبارک و مسعود باشد هدیه نادره
 و از معانی گرانمای شما خبر حسن الفت حقیقی و بار
 دفع کلفت صمیمی بین حضرت ابوی و ایادی امر است
 این امری است که فرض است و بان توام امر است
 شما خود ملاحظه کنید که این قضیه چه قدر سبب حصول
 مشکلات و ظور صعوبات است انصاف بدید
 که این فرید و حمید در چه طوفان عظیم گرفتار و در چه

مصائب بی مثل و نظیر مبتدای غوار سهام بی امان
 از جمیع اعداء جمال مبارک از جمیع جهات پر تاب و سیوف
 ظل سلوان بی حساب هجوم از هر مرز و بوم اعتراضها
 و تعرض چون دایره محیطه بر مرکز اخزان و الالم چون
 غیث باطل مستمر مشکلات و معضلات تجد و حصر
 مشاغل و متاعب چون امواج بحر تحریر و تقریر منابع
 روز و شب حتی وقت سحر وجود در نهایت ضعف
 تاثیرات ذوق حضرت احدیت منفراستخوان از کداخته
 و حسرت و کدورت در احشای آتش افروخته با چشمی
 کریان و جگری سوزان و مال و فغان مهیم با وجود این
 چه تنگی خاطر دارم مگر آنکه ملاحظه نمایم که رشته
 الفت اکمده پیوسته و اساس محبت بین کل راه

تشت بسته و بساط تخلف منطوبی و عذایم مخالف

متواری و نور وحدت منجی اگر دیگران را بلا بای این

عبد مستولی گردد انوقت قد بعائیت معلوم شود

قسم کجا قدم که خاک قدم هر یک از اجناسم

و ابدا نه قولاً نه فعلاً تعرض بنفسی از منزلتین نمودم

و ابدا تکلیف جزئی شخصی نکردم و کفتم هر نوع خواستش

و میل شماست مجری دارید ولی مرا مشغول ننمائید و از

اعیان کلمه الله منع ننمائید هر چه میخواهید بگوئید و آنچه

میخواهید بکنید کاری بمن نداشته باشید هر چه بکنان کنید

که من خلق نشده ام با وجود این تاله و فریاد است و

آواز بیدار باز تامل میکنم دوری نمی نمایم هر کس از

من دور شود نزدیک میشوم استکبار مینماید مشغول و

خشوع میکنم راضییم صد هزار تیر بر سینه امن خورد و
کسی غبار نشیند از شدت غصه ناتوان شده ام

هو الله

یا من اذخره الله لخدمته امره امر کاک کوه پریشان
ملاحظه کرده حقیقت جمیع حکم و نصاب روحیه و
مواظط لطیفه روحانیه بود بقسمیکه صوره صفا تاثر شده
و جامود سحت بجزکت می آید غبار شدید از صوفی پرورد
میزودر آه صافی بود و زلال لطیف روحانی از ارض
جزره اثبات مینمورد و از سنک خان لاله های پرورد
میر و یانید چشم نابینا را بینا میکرد و سمع اصم را شنوا
مینمورد ولی چه فایده اگر شرح داده شود فریاد بر آید که
اهنت وارد گشته و تفسیر واقع شده وسیله تجدیش

جانب اسم الله جل جلاله علیه السلام

اذمان نمایند و سبب تشویش افکار کنند این نامه
 تاثیر بر عکس بخشد و این نضاج قباج شمرده شود طلیل
 از علاج طبیب فرار کند و سقیم از دریا ق غظیم نرفت
 نماید نصیحت در نزد اهل حقیقت مقبول و دلالت نبرد
 اولی الالباب مطلوب ولی بهانه جوانی وقتی کوشش نمایند
 که مایوس از تاثیر شبهات شوند و نا امید از نفوذ و ^{سبب}
 تشابهات و الا جمیع کتب و صحف اگر القار در دهمه
 بنخشد و فایده ندهد لقد اسمعت لونا دیت حیاً
 ولكن لا حیات لمن تنادی درهم فیا هم عالیه ذل کل
 علانته فان جواد و اقرا نه لفی عمیه شدید لا ینفعه ^{التضع}
 ولا القول السدید ان حضرت از تصور اهل فتور طول
 نشوند و مشب و روز در ثبوت و رسوخ در دستان کوشند

و در شرفیات بدل جبهه جبهه فرمایند چون سدره منیا
 در اراضی قلوب ممکن یافت کل از فکر اتفاقاً شبهات
 فراغت کنند و بذیل ميثاق ثبت نمایند ولی حال
 تصور چنان نمایند که بوسه سبب شبهات و تمکک و
 تاویل مشاهبات و تخدیش از بیان سوره الان و بشر
 اقوال دارا، سخیفه میتوان فیضان بحر عظم را از خلیج
 ميثاق مخرف کرد و در مجرای معاصد جاری نمود نفس
 ما هم زینتون حامی علم ميثاق رب ميثاق است و ما
 جنود عهد رب و دود عنقریب این صحاب مترکم را
 از افق عالم رایبل و اوقاب عهد را از مشرق ميثاق در
 نهایت درخشنده کی و ما بش یابی و البهائ علیک و علی
 کل ثابت علی الميثاق ع

يا اسم الله اليوم میزان کل شیء و معنا طیس باشد
 عهد و پیمان رب مجید است کل را باید باین اسما
 متین دلالت نمود چه بنیان رصین جمال مبین است
 هر نفسی ثابت تر مؤید تر و موفق تر است و اگر روح
 القدس مجسم گردد فرضاً آنی توقف نماید قسم ببالقدم
 روحی لا یتأثر الغدا که جسم معوق و جسم معطل گردد
 چه که اساس دین است و علو کلمه است و سمو امر است
 در این است و بالفرض طفل رضیعی بی ثبات و رسوخ
 نام قیام نماید چند ملکوت اهی حضرت او نماید و ملا
 اعلا امانت از کند غشرب این تر عجیب اسکار کرد
 پس باید ما و شما و جمیع احتیاء است الیوم نظر حصر در این

لطيفة ربانية نمايم تا جميع امور به محور مطلوب دورا
 نمايد واليه استعانت عليك ع
 وانك انت يا من اذخرت الله لترويج الميثاق قم
 على عهد ربك قياماً تيزلزل به فرائض المنزلهين في
 ميثاق ربك الشديد واجمع احباء الله تحت ظل شجرة
 الوعدانية بقوة وسلطان مبين تا الله الحق يؤيد
 كتاب الغيب وفيالق السطوة والاقدار وينصرك
 جنود الملكوت الالهى وترى مشارق الارض ومنارها
 تهتز لنفحات الله وانوار التوحيد تلوح من وجه النور
 وهوائف الغيب تخاطبك من الملائكة الاعلى طوبى لك
 ثم طوبى من هذا القيام العظيم الذى به داع وشاع
 امر الله وسكتم دعائم دين الله وانتشر ايات الله

وبتعش قلوب الأبرار وشتها الأنوار وظهر الأثر
 وتلج بجار الأمار وتايج نيران عرفان ربك المحار
 وبع منشور الشبهات فانه مملو من المشابهات والق
 عا الاذان آيات محكمات من الواح ربك وصحف
 مولاك فان كتابه الاقدس المرجع الوحيد وكتاب
 العهد باثر من العلم الاعلى هو اوجه الدائمة على كل عينه
 والامر المنصوص فيها لا يعارضه جميع الصوائف
 الألواح فان المنزلهين ارادوا تثبت شمل الموصدين
 وتفرق الكلمه تبادل في فاسير واجتهاد واستنباط
 وقميص البهارط الى الآن يا حسة على العباد من
 هذا الظلم المبين فاني لعمر الله لفي حزن شهيد من هذا
 النقع المتار الذي ارتفع في الغضا واغتر به وجوه

بعض الضعفاء وغطاء البصار بعض البلهاء وشمس
 به صدور الزنماء وانسرب قلوب اعداء الله يا اسفا
 ابيضت به اعين الاجتام من البكاء وناحوا نجيب الكمال
 وتبسم به لغور الاشقياء والبلهلاء لفي فرح وسرور
 البلاداء لفي نعيم وجود فسوف يا تريم نباء ما كانوا
 يعلمون وترى العلم المعقود بيد قدرة ربك الودود
 يرتفع على اعلام الشهور ويتوج فوق صروح الوجود
 ويتشتت الغيوم وينكشف السحاب المرسوم عن تير
 ميثاق ربك القيوم بشعاع ساطع يحرق حجاب
 الضباب ويشتت مثل طيور الظلام فالثابتون
 يدمنون لفي حظا عظيم والمنزلون لفي عذاب الليم
 ويقولون يا حسرة علينا بما فرطنا في عهد الله وثقتنا

واتخذناه سخرى والعينه على اعقابنا ما شر من اوراق
 الشبهات منتمكين بالمشابهات تاركين الحكيمات
 التي نضروا في الكتاب الا ودرس المبين وفضو ضائم
 العهد العظم ربنا انا اتنا اليك وانتهينا من رونا
 متوسلين بذيل عقوقك لديك ربنا اضلنا قليلا
 من عبادك الضعفاء واغويننا شر ذمته ضعيفين
 البلهاء فاعف عنا واصبح انك انت الغفار هينا
 لك يتحقق العول المحسوم اذ تيرة الذين اتبعوا من
 الذين اتبعوا وليقول الضعفاء ربنا انا اطلنا سادنا
 وكبراءنا فاضلونا السبيل ع ع ع
 اين عبدا بحال باوجود اين هجوم از مهر منزل والقا
 اين شبهات وخذش از زبان جهال وشتيت شمل